

ایران



سخن‌روز

امام رضا (ع): هرکسی خودش را از ما بداند و خدا را اطاعت نکند از ما نیست!

سفینهٔ البحار ۲، ص ۹۸

نگاره

کمبود آب و خشکسالی



 مرضیه خانی زاده ایبانه / طراح و کارتونبست

گزارش

بازنشر تصویری قدیمی از فیلم سینمایی «گریبه آوازه‌خون» که ایرج طهماسب در فضای مجازی با علاقه‌مندان به اشتراک گذاشته، خاطره یوسف علیخانی از زنده‌یاد «ر. اعتمادی» و درخواست رضا یزدانی برای توجه مردم به استعداد‌های جوان از جمله مواردی هستند که در مجازی امروز می خوانید.

بازنشر تصویری قدیمی از فیلم سینمایی «گریبه آوازه‌خون» که ایرج طهماسب در فضای مجازی با علاقه‌مندان به اشتراک گذاشته، خاطره یوسف علیخانی از زنده‌یاد «ر. اعتمادی» و درخواست رضا یزدانی برای توجه مردم به استعداد‌های جوان از جمله مواردی هستند که در مجازی امروز می خوانید.

بازنشر تصویری قدیمی از گریه آوازه‌خون

ایرج طهماسب، مجری و کارگردان، تصویری قدیمی از پشت صحنه فیلم سینمایی گریه آوازه‌خون را منتشر کرده و در توضیحات آن نیز آورده: «فیلم گریه آوازخون (اثر زنده یاد کامبوزیا پرتوی) با فرهاد صبا (مدیر فیلمبرداری) و عروسک گردانی پیاده». گریه آوازه‌خون، فیلمی کم‌دی عروسکی به کارگردانی و نویسندگی کامبوزیا پرتوی است که در سال ۱۳۶۹ تولید شد. این فیلم در ۳ مرداد ۱۳۷۰ در سینماهای ایران اکران شد؛ در خلاصه داستان آن آمده: «حسنی و خواهرش گلدونه در پرورشگاه زندگی می‌کنند؛ روزی زن و شوهری برای انتخاب فرزند به پرورشگاه می آیند و گلدونه مورد توجه آنها قرار می گیرد. هنگامی که آنها قصد دارند با توافق مدیر پرورشگاه؛ گلدونه را با خود ببرند، حسنی با تکرار این واقعیت که آنها دارای پدري هستند که روزی آنها را از سر سفر و ناچاری جلوی پرورشگاه گذاشته و بالاخره دوباره سراغ آنها خواهد آمد، از بردن او جلوگیری می‌کند.»

یاد یوسف علیخانی از زنده‌یاد ر.اعتمادی

یوسف علیخانی، نویسنده و ناشر به بهانه درگذشت ر. اعتمادی، نویسنده مشهور ادبیات داستانی معاصرمان با اشاره‌ای به سال‌های فعالیتش در عرصه رسانه نوشته: «آن سال‌هایی که با نویسندگان گفت‌وگو می‌کردم، کمتر کسی بود که بعد از گفت‌وگو (چه با سرانجام و چه بی‌سرانجام)، ارتباطم با او ادامه یابد که یک خبرنگار کنجکاو بودم و دو دهه اعتمادی هم دیده می‌شود. علیخانی نوشته: «به واسطه ناشر عزیز ر.اعتمادی به منزلش رسیدم در اکیاتان و مردی که تماماً وقار بود و گویدی در آموختنه‌اش زندگی می‌کرد. چند ماه بعد از گفت‌وگو، یک‌شب زنگ زد. بی‌فوت وقت راندم تا خانه‌اش. غمگین بود و حرف داشت و گفت و گفت و گفت (عمداً ضبط نکردم که بگویند و خالی شود) و یادم نمی‌آید چه ساعتی از شب گذشته، برکشتم؛ قول داده بودم هر از گاهی به دیدارش بروم اما… امان از سرشلوغی، و شاید هم بعضی از ما باید بمانند تا نوحه بخوانند چنین وقتی؛ از غم فراموشکاری خود، وگرنه آنها که رفتند. و آدمی از وقتی می‌رود، دیگر نیست جز کلمه‌هایی که باقی گذاشته است.»

درخواست رضا یزدانی از مردم

رضا یزدانی، خواننده و بازیگر با انتشار ویدیویی نوشته: «رای‌گیری فینال آوای جادویی آغاز شد.بچه‌های گروه من که هر کدومشون از یک نقطه از ایران میان و به زبان‌ها و گویش‌های مختلف می‌خونن(فارسی، آذری، لری، مازندرانی) خیلی زحمت کشیدین که به فینال رسیدین به رای شما نیاز دارن، حمایتشون کنید…»

توجه شاعر سرشناس طنزپرداز کشورمان به لهجه قمی
ناصر فیض، شاعر و طنزپرداز نوشته: «قرار است گاه با لهجه قمی تجربه‌هایی در طنز داشته باشم. شما هم اگر دستنی در سرودن دارید با گویش با لهجه‌های محلی‌تان امتحان کنید، بدون تردید از نتیجه آن نازاضی خواهید بود.»
در بخش‌هایی از شعری که فیض به همین مناسبت منتشر کرده آمده: «بخت و اقبال تا بپون پُش که/قیمت خونه بدجوری رُش که/حالا خونه‌ت اکه گچاش بریزه/مگه می‌شه دومرتبه نُوش که/تازه اونم گچای امروزی/نمی‌شن تا قیامتُم حُشُ که/گچ روکار نباس که زنده باشه/گچ زیر کارم نباس کش که»
اگر علاقه‌مند مطالعه کل این شعر هستیید سری به صفحه ناصر فیض بزیند؛ او در پایان نوشته‌اش توضیحاتی درباره برخی واژه‌های به کار رفته در این شعر هم نوشته: از جمله اینکه ترکیبات اضافی را غالباً بدون کسره و با ساکن کردن حرف آخر کلمه اول ادا می‌کنند، مثل: مال من» که می‌شود: «مال من».

- صاحب امتیاز:** خبرگزاری جمهوری اسلامی
- مدیر مسئول** : محمدحسن روزی طلب
- سردبیر:** حسام الدین برومند
- معاون فنی:** محمدملعی اکبری
- دبیران:** مصطفی عیوضی (سیاسی)
- مهدی مهرپور(اقتصادی)
- مصطفی وثوق‌کیا(فرهنگی)

- آزاده سهرابی (اجتماعی) « بنفشه غلامی (جهان)
- لیدا فخری (اندیشه) « محمدرضا عزیزی (گزارش)
- زهرا کشوری (زیست‌بوم) « سعید زاهدیان (ورزشی)
- مهدی کلهرزاد(اجرایی)
- حجت حکیمی (صفحه‌آرایی)
- محسن جانی‌پور (ویراستاری) « ابوالفضل نسایی (عکس)

نقل قول

دنیا خاطرات سربازان خود را زنده نگه می‌دارد

دنیا خاطرات جنگ و سربازان خود را زنده نگه می‌دارد، نمونه‌های آن را می‌توانیم در ادبیات روس‌ها، آلمانی‌ها و بوسنیایی‌ها مشاهده کنیم. کتاب‌های نوشته شده پیرامون دفاع مقدس، قیمت تمام‌شده جنگ را درمی‌آورد اما برای ما هنوز قیمت تمام‌شده جنگ درنیامده است. باید درباره شهدا و رزمندگان ببینیم و بخوانیم تا بدانیم چه کسانی به خاطر ما چه اتفاقاتی را تحمل کردند و چه زنج‌هایی را به جان خریدند. ما به این افراد بدهکار هستیم. در این بین ادبیات قیمت را برای ما تعیین می‌کند، ادبیات به ما می‌گوید با کشوری که به این نقطه رسیده چه رفتاری داشته باشیم چراکه دشمنان ما آنچه توانستند کردند و آنچه نکردند قطعاً نتوانستند انجام بدهند.

بخشی از گفته‌های این نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس با ایبنا

یادداشت

به بهانه چاپ کتاب *سیطره*

او با کتاب *کومله* را *شکار* کرد

کیانوش ۲۰ ساله وقتی به دست گروهک کومله اسیرشد فکر نمی‌کرد زنده بماند، مخصوصاً که برادرش هم شهید شده و کومله هم نشان داده بود رحم و مروتی ندارد، اما تقدیر این بود که جان سالم به در ببرد و ۳۰ سال بعد با نوشتن «شنام» قدم در مسیر نویسندگی بگذارد.

کیانوش گلزار راغب، در سال ۶۰ با حاج احمد متوسلیان در کردستان بود که اسیر گروهک‌های تجزیه‌طلب شد و سال‌ها بعد در شنام خاطراتش از آن دوران را نوشت. گلزار راغب بعد از شنام به سراغ خاطرات یکی از کسانی رفت که مدتی با او هم‌سولنی بود و با نوشتن خاطرات امیر سعیدزاده، عصرهای کریسکان را منتشر کرد که مورد توجه رهبر معظم انقلاب هم قرار گرفت. گلزار راغب سپس خاطرات پدالله خداداد مطلق یکی دیگر از اسرای کومله را در دوران جنگ نوشت و تبدیل شد به کسی که به تنهایی در مورد جنایات این گروهک تروویستی در عرصه خاطره‌نگاری فعالیت می‌کند. انتشارات سوره مهر به تازگی کتاب سیطره را از کیانوش گلزار راغب منتشر کرده است. کتاب جدید گلزار راغب هم در مورد کومله است اما این بار فضای متفاوتی با سه کتاب قبلی او دارد. او در این کتاب، خاطرات نادر کاتبی را نوشته که سرنوشت جیبیی داشته است.

کتابی، جوانی بوده که به دلیل علاقه‌اش به شغل امنیتی سرراغ اداره اطلاعات شهرشان می‌رود تا استخدام شود اما سابقه عضویت یکی از اقوامش در گروهک دموکرات باعث رد شدنش می‌شود اما نادر آتقدت سمج است که در نهایت خودسرانه و با وجود مخالفت اداره اطلاعات یوکان تصمیم به نفوذ در دل گروهک تروویستی کومله می‌گیرد و تارده‌های بالای این گروهک پیش می‌رود و سیطره ماجرای این نفوذ عجیب و غریب را برابیمان روایت می‌کند. گلزار راغب چند سال است دست‌ریک سوزه جالب و بکر گذاشته و تا به اینجای کار توانسته با وجود برخی ضعف‌های فنی داستانی، به کمک قوت سوزه‌هایش، کتاب‌های ماندگار و خوبی بنویسد و امروز اگر کسی بخواهد در مورد گروهک تروویستی کومله و جنایت‌هایش در ایران، کتابی بخواند نمی‌تواند از آثار گلزار راغب چشم‌پوشی کند.

کشور ما سال‌هاست که با گروهک‌ها و دولت‌های تروویستی مختلفی درگیر است اما جز گروهک تروویستی منافقین تقریباً به گروهک دیگری در کتاب‌ها و فیلم‌ها نپرداخته است. کاری که دفتر ادبیات مقاومت حوزه هنری با مدیریت مرتضی سرهنگی و کیانوش گلزار راغب نرود! جمع‌آوری خاطرات در مورد گروهک کومله صورت داده‌اند از آن دست اتفاقاتی است که باید قدر آن را دانست اما نباید در آن متوقف شد و لازم است نویسندگان دیگری با قلم‌های متفاوت و زاویه دیدهای جدید به سوزه‌های نابی که سرهنگی و گلزار راغب فراهم کرده‌اند، بپردازند.

عکس نوشت

عکس نوشت

روستای بیشه سر در مازندران، شهرستان بابل، بخش مرکزی، دهستان فیضیه قرار دارد. آبنندان روستای بالاییشه سرکه خراچی نام دارد، آب زمین‌های کشاورزی منطقه را تأمین می‌کند. همه ساله پس از پایان دوره آنگیری از این آبنندان مراسم قرق شکنی در آن برگزار می‌شود و مردم روستا در یک روز و ساعت مشخص با وسایل ساده ماهیگیری که به شکل سنتی ساخته شده است به ماهیگیری می‌پردازند. | ایستا



زندگی بهشت است، ما همه در بهشتیم اما نمی‌خواهیم آن را بفهمیم، و اگر به راستی می‌خواستیم آن را بفهمیم فردا سراسر دنیا بهشت می‌شد.

برادران کارامازوف

فئودور داستایوفسکی

پیشنهاد

تجربه‌هایی برای گروه‌نوازی

سازهای ایرانی

اگرچه فکر تأسیس گروه‌های بزرگ و یا حتی ارکسترهایی از سازهای ایرانی، سودای دیرسالی در ایران بوده، اما تنها در دو سه دهه اخیر است که عملاً زمینه‌های واقعی آن کمابیش فراهم آمده است؛ از یک سو توسعه کفی و کیفی ششمار هنرمندانی که به نوعی به تکنیک «استاندارد» نوازندگی دست یافته‌اند، از یک طرف پیشرفت‌های قابل‌ملاحظه در زمینه ساخت سازها، و باز از سوی دیگر، تغییر نسبی ذائقه اجرایی و شنیداری برای به رسمیت شناختن نوعی چندصدایی محدود یا حتی گسترده. باوجود این تحولات سازنده، این عرصه اما همواره با محدودیت کارگان و منابع مکتوب مواجه بوده است. حتی درس «گروه نوازی ایرانی» که از جمله واحدهای ثابت تحصیل در نظام رسمی موسیقی کشور در دوره‌های متوسطه و عالی است، هنوز چندان که باید و شاید از منابع قابل‌اتکایی برخوردار نیست.

در مجموعه حاضر محمدرضا فیاض کوشیده تجربیات و پیشنهادهای خود را در زمینه واحد عملی گروه نوازی ایرانی به نحو نظام‌مندی ارائه کند. اما به علاوه، این ۱۰ قطعه با بیشترین میزان ممکن تقید به مدّرتی‌گرایی و کلاسیک‌گرایی و با پرهیز از فرم‌های آزاد رایج، تمعدماً به گونه‌ای طراحی شده که برای واحد نظری «آفرینش در موسیقی ایرانی» هم حرف‌هایی برای گفتن داشته باشد.

نت نگاشت مجموعه، تا آنجا که به هر ساز مربوط می‌شود، بیشتر از همه به سنت صبا‌پور تکیه دارد؛ اما در کلیت پارتیتور، کوشش شده حتی الامکان و در انطباق با بافتار موسیقی، چهارچوب‌های بین‌المللی پارتیتورنویسی لحاظ شود. در عین حال کم‌نیستند مواردی که برای سازگارتر کردن وجوه ویژه اجرایی و عاطفی موسیقی ایرانی یا منطق بین‌المللی پارتیتورنویسی، راه‌حل‌های تازه به کار گرفته شده‌اند. نسخه صوتی همراه کتاب، در عین حالی که می‌تواند راهنمای اجرایی پارتیتور تلقی شود، از قابلیت آن برخوردار است که به‌تنهایی به عنوان یک اثر مستقل موضوع شنیدار متعارف موسیقایی قرار گیرد.

آهنگساز: محمدرضا فیاض

برآرستار فنی: متین آهنگری

ویراستار سازهای کوبه‌ای: ماهان ببری

ناشر: ماهور

سال: ۱۴۰۲

باد را نمی‌شود بند کرد!

درباره بادها و بندها چندی قبل، به مناسبت میلاد امام رضا(ع) به سراغ فیلم لطیف و دلنشین بدون قرار قبلی رفتم؛ ساخته بهروز شعبیی که برداشتی است آزاد از داستانی از جناب مصطفی مستور. داستان، داستان رجعت است؛ بازگشت کسی یا کسانی که باظطور جنجیده‌اند و از سرزمین پدری رفته‌اند تا رفته باشند. (و باد چیزیی است که نمی‌توان بندی‌اش کرد.) بدون قرار قبلی اما می‌خواهد بگوید اگر بیادی هست، اگر خاکی؛ و یا اگر آتش و آبی، نباید از ماهیت این عناصر و اقتضات طبیعت‌شان چشم‌پوشیم. از همین رو، مرد داستان که پددر شخصیت اصلی است و دل‌بسته خاک و از جنس آن، وقتی می‌بیند عزیزانش چون بادها می‌روند، غم جزم می‌کند و می‌نسنیبد به تأمل در ماهیت باد، و آنچه که دار و ندارش را برداشته و با خود برده به سرزمین‌های دور؛ بسیار دور؛ و غرب و تنهاشان کرده؛ هم آنها را و هم او را. این مرد در سیر مطالعاتش درباره باد، به آسنادها می‌رسد؛ یعنی جایی که باد اگر که به دام نمی‌افتد، لاقبل بی‌کرد و کار هم رها نمی‌شود. او که عنصر مؤثر اما غایب داستان است و خود چو‌نان باد در همان ابتدای فیلم در تصویری مثالی درمی‌گذرد، از خود می‌رایی به جا می‌گذاری از جنس حکمت که درشناخت بادهاست. همچنین او با ترغندی سر از زندگی دختر غربت‌نشینش درمی‌آورد و او را به سرزمین آبا و اجدادی قمر می‌خواند، و با رام‌کاری‌اش دختر را چون نسیمی آرام می‌دواند در میان آن همه زیبایی‌ها و مناظرو ارزش‌های مادی و معنوی‌ای که هرکس اگر چون باد بگذرد، هرگز درکش نمی‌کند.

دختر (یاسمین) برای وداع آخری می‌آید و درک مرگ پدر، (و تماشای گسستن آخرین پیوستگی‌ها و نسبت‌ها!) اما کم‌کم راه به هویت خود می‌برد، و به وطن؛ با تمام وجوه مهرانمیز و دل‌نشینش؛ و به عشق. (چیزی که در غربت از او دریغ شده. و چرا نشود وقتی که نگاه او به انسان و مسالتش به کل متفاوت است با تلقی میزبانان خودمحمور!) چنان‌که گفتم، پدر در حالی که درگیر نحوه معامله باد با خاک است، در همان ابتدای داستان و در کنار آسنادها درمی‌گذرد، اما میراث معنوی‌اش، که در شناخت باد و نحوه تعامل با آدم‌هایی از جنس آن است، در قالب پژوهشی، به شاگردانش منتقل می‌شود و راه را بر تکرار خطاهای گذشته می‌بندد. او پدری و همسری بود که درگیر جنس و جنم خود نماند و از بند خودبینی (خاک بودن و فقط خاک دیدن) رست، و در فهم دیگری، با جنس و جنم متفاوت، کوشید. وه؛ چه کوشش جانکاه، و در عین حال مقدس و حیات‌بخشی؛ پیدا کردن زبان گفت‌وگو با هرآن‌کس که متفاوت از ماست، تلاشی شریف و البته مدنی است. و این نسخه‌ای است که بدون قرار قبلی برای ما که در این سال‌ها دچار تشمت و اختلافیم، پیشنهاد می‌کند؛ نسخه‌ای که با عمل بر طبق آن می‌توان از خودبینی گذشت و دیگری را هم فهم کرد.